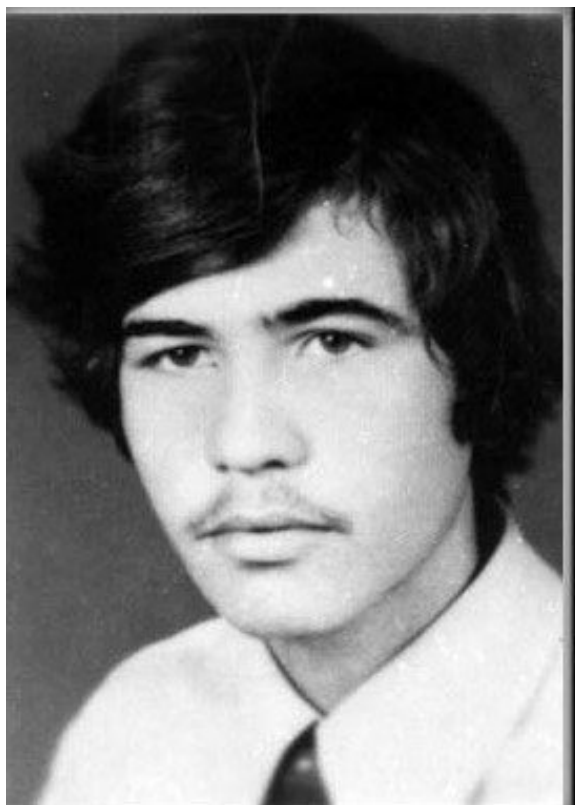


شهید کرم کره بندی




آزاد اسلامی
سازمان جامع سوادداری و فرهنگستان بوخار

غلامعلی	نام پدر
۱۳۳۹	تاریخ تولد
بوشهر - بوشهر	محل تولد
۱۳۶۱/۰۷/۰۳	تاریخ شهادت
سومار	محل شهادت
	مسئولیت
سرباز نزا جا	نوع عضویت
سرباز	شغل
	تحصیلات
کناوه	مدفن

زندگینامه

در اولین شب از تابستان سال ۱۳۳۹ در روستای زردگی – که هم اکنون بخشی از دهستان بزرگ انگالی به مرکزیت کره‌بند می‌باشد – کودکی به دنیا آمد که نامش را «کرم» گذاشتند.

کرم در دوران کودکی و خردسالی فردی با نشاط، جسور و بازیگوش بود. او پس از گذراندن دوره‌ی کودکی، وارد دبستان شد و ابتدا در مدرسه‌ی روستای خود و سپس در مدرسه‌ی کره‌بند ثبت‌نام نمود.

وی زیر نظر معلمی دلسوز به نام «حاج حسین مختاری» نه تنها درس مدرسه، بلکه درس اخلاق و دین و انسانیت نیز آموخت. کرم نیز مثل تعداد دیگری از شهیدان منطقه، در محضر این استاد بزرگوار تلمذ نمود و کسب فیض نمود و برآستی که نباید از نقش موثر و سازنده‌ی این معلم‌ها در ترویج فرهنگ ایثار و شهادت غافل ماند.

وضعیت مالی ضعیف و راه طولانی خانه تا مدرسه باعث شد تا کرم، علی‌رغم میل باطنی، نتواند فقط تا سال اول راهنمایی درس بخواند و پس از آن، ترک تحصیل نماید.

او پس از مدتی، جهت امرار معاش و کار، عازم کویت شد و ۴ سال در آنجا ماند.

او، با فرا رسیدن ایام سربازی، لباس مقدس رزم پوشید و در تیپ ۵۵ هواورد شیراز مشغول گردید و از همانجا نیز راهی جبهه شد.

شهید کرم کره‌بندی، پس از رشادت‌های زیادی که از خود نشان داد، در جبهه‌ی «سومار» و بر اثر اصابت ترکش خمپاره از دنیا رفت و به دیار باقی شتافت.

ایشان بعد از رفتن به سربازی و همنشینی با رزمندگان و واقع شدن در آن محیط روحانی، یکباره متحول گردید و انقلابی در درونش به وجود آمد. و همین انقلاب نیز بود که او را به سمت پرواز آخر کشاند و برای همیشه جاودان کرد. یادش گرامی و راهش مستدام!

خاطرات

راوی: حسن کره‌بندی

وقتی کرم به سربازی رفت، من در کویت به سر می‌بردم. بار اول به مرکز آموزشی کرمان انتقال یافت و در همان جا نامه‌ای برایم نوشت و پس از سلام و احوالپرسی، از من خواست که برای یک دوربین بیاورم. نام دوربین را نیز نوشته بود. نوشته بود که دوربینی که می‌آوری، یا «کانون» باشد، یا «یاشیکا». من هم یک دوربین «یاشیکا» برایش خریدم، تا هر وقت به ایران آمدم، آن را برایش بیاورم، اما او به جبهه اعزام شد و وقتی من آمدم، شهید شده بود.

این دوربین، هنوز در خانه گذاشته و هیچ‌کس به آن دست نزده است.

درباره‌ی پدر و مادر شهید

نام پدرش «غلام‌علی کره‌بندی» و نام مادرش «فاطمه‌ی نیک‌بخت» است. پدر شهید، سالیان متمادی است که به رحمت ایزدی پیوسته و جان را به جان آفرین تسلیم کرده است.

مادر شهید، هم‌اکنون در قید حیات است و نزد فرزند دیگرش، حسن کره‌بندی که در شهرستان گناوه سکونت دارد، زندگی می‌کند.

راوی: مهندس جمشید شکوهی

قبل از انقلاب، ایشان مدتی در محله‌ی دواس بود و من مرتب او را می‌دیدم. جوانی رشید، ورزشکار، قوی و در ضمن فوتبالیستی بسیار تکنیکی بود. قبل از انقلاب، در یکی از شرکت‌های پوشه‌کار می‌کرد و به خانواده‌اش در امرار معاش کمک می‌نمود.

او را همین‌طور کم و بیش می‌دیدم تا اینکه انقلاب شد و عراق به ایران حمله کرد و ما در تنگه‌ی چزابه بودیم، او هم به آنجا آمد.

در آنجا ریش بلندی گذاشته بود و من کاملاً قیافه‌اش را فراموش کرده بودم. من پس از مدتی، در چزابه، زخمی شدم و به بیمارستان جندی‌شاپور اهواز منتقل شدم.

اتاقی که من در آن بستری بودم، پشت سردخانه قرار داشت. یک روز از پرستار اجازه گرفتم و به سردخانه رفتم. آن روز، جسد تعدادی از شهدا از جمله شهید علیرضا ماهینی را آوردند و من خیلی ناراحت شدم.

هر چه سعی کردم خودم را قانع کنم و در بیمارستان بمانم، نتوانستم. از شدت ناراحتی، بدون اجازه‌ی مسئولین،

از بیمارستان بیرون رفتم و به اردوگاه شهید بهشتی که از آنجا به جزایه اعزام شده بودیم، رفتم.

شب، زیر یک راه‌پله نشسته بودم و استراحت می‌کردم که دو نفر از بچه‌های بوشهر پیشم آمدند و با من هم‌صحبت شدند. من قضیه‌ی زخمی شدنم را تعریف کردم و فردا صبح به آنها گفتم: «من می‌خواهم به بیمارستان برگردم!» آنها هم با من آمدند، اما موقعی که به بیمارستان رفتیم، چون من زخمی بودم، اجازه دادند که داخل بیمارستان شوم و آن دو نفر را راه ندادند.

رفتم سراغ سردخانه و لیست شهیدانی را که تازه آورده بودند، گرفتم و نگاه کردم. وقتی از بیمارستان بیرون آمدم، آن دو نفر هنوز در بیمارستان منتظرم ایستاده بودند. یکی از آن دو نفر، از شهدا سراغ گرفت و از من خواست که اسم شهیدانی که آنجا بود را به او بگویم. اسم چند شهید را گفتم که یکی از آنها امیر جاودان بود.

تا اسم او را آوردم، یکی از آن دو نفر شروع به گریه و زاری کرد. من نمی‌دانستم که امیر جاودان برادر یکی از آنهاست و خیلی از این بابت ناراحت شدم.

یکی از آن دو نفر هم، غلام‌رضا کره‌بندی بود. جسد را به بوشهر منتقل کردیم و خودمان هم با امیر جاودان به بوشهر آمدیم.

چون امیر جاودان با داماد ما خیلی دوست بود، به آنها هم خبر دادم و همگی در مراسم تشییع جنازه‌ی او شرکت کردیم.

نامه‌ای از شهید کرم کره‌بندی

برادر گرامی، آقای حسن کره‌بندی

با سلام!

برادر جان! حال که دارم برایت نامه می‌نویسم، با سید بزرگ هاشمی و کلبعلی حیدری در آسایشگاه، روی تخت نشسته‌ایم و حدود یک ماه و پنج روز است که در کرمان خدمت می‌کنم.

نامه‌ی عباس، امروز برایم آمده و همگی حالشان خوب است.

برادر جان! مدت یک ماه و نیم است که اطلاعی از شما ندارم و امیدوارم که با رسیدن این نامه، فوری برایم جواب بنویسید.

نامه‌ای که به خداکرم افراسیابی داده بودید، به دستمان رسید و با خواندن آن خیلی خیلی خوشحال شدم.

برادر جان! در نامه‌ی عباس، چند جمله‌ای خواندم که مرا متأثر و غمگین ساخت، ولی چه می‌شد کرد. چند مدت پیش، عبدی جمهوری و کرم عباس‌زاده و عده‌ای دیگر که جز بسیج بوشهر بودند، به جبهه رفتند و امروز که نامه‌ی عباس آمد، نوشته بود که عبدی جمهوری و عباس مرادی بچه‌ی حاج‌اسد شهید شده‌اند و کرم عباس‌زاده هم مجروح شده و در بیمارستان بستری است. البته کرم عباس‌زاده از ناحیه‌ی پا زخمی شده و نمی‌دانم که چطور شده است.

امیدوارم که به زودی زود، حق بر باطل پیروز گردد.

یک نامه‌ی تسلیت برای بهروز جمهوری بفرست؛ فراموش نشود.

انشاءالله رژیم بعثی تکریتی به سرکردگی آمریکای خائن به همین زودی سرنگون خواهد شد و خیالتان از طرف بوشهر هم راحت باشد، چون شب‌ها به اینجا حمله می‌کنند ولی پایین نمی‌آیند و هر کدام پایین آمدند، سرنگون می‌شوند.

دیگر مزاحمت نمی‌شوم. مادرم سلام می‌رساند. عباس سلام می‌رساند. سید فاطمه و گوهر دعا می‌رسانند. سیدکبری دعا می‌رساند. فرشته و غلام‌علی دست عمویشان را می‌بوسند.

داراب صالحی، باقر فراده، علی کره‌بندی، حیدر نوشادی، حسین دوست‌علی، سید بزرگ هاشمی، کلبعلی حیدری و آقای علی کشاورز سلام می‌رسانند.

ارادتمند شما – کرم کره‌بندی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران